

## مترجمی که فقط مترجم نبود یادنامه دکتر مصطفی رحیمی

مصطفی رحیمی مترجم بود، ولی نه در مفهوم امروزی کلمه مترجم، یعنی کسی که فقط کارش ترجمه است، اعم از اینکه کتاب را خودش انتخاب کند یا ناشر. برای رحیمی ترجمه هدف نبود؛ وسیله بود. کار نبود؛ وظیفه بود؛ مسئولیت بود؛ ادای تعهد بود. اگر لازم می‌دید ترجمه می‌کرد؛ اگر لازم می‌دید تألیف می‌کرد. او نه فقط رابط زبانی که، مهم‌تر از آن، رابط فرهنگی بود. در نزد او، ترجمه مجالی برای اندیشیدن بود، ترجمه کوره‌راهی از دل تاریکی به روشنایی بود؛ ترجمه امیدآفرین بود؛ ترجمه تزریق دانایی در عرصه جهل بود؛ ترجمه مقاومت منفی بود؛ ترجمه گذر از دیوار توهمات و تعصبات و آغوش گشودن به روی دیگری بود. مایه بسی سعادت است که این فرصت را یافته‌ایم تا، در حد وسع خود، به این مترجم بزرگ اندیشه‌ها ادای دین کنیم. یادش گرامی و روحش شاد.

## غرض نقشی است کز ما باز ماند

### سهراب رحیمی نائینی

زمانی بیش از ۱۹ سال از غروب مصطفی رحیمی می‌گذرد، اما آثار ایشان هست، و در معرض دید خوانندگان. هیچ‌کس از کسانی که وارد وادی قلم و روشنگری و روشنفکری به معنی خاص می‌شود عاری از خطا و اشتباه نبوده، نیست و نخواهد بود. به قول استاد سخن سعدی: غرض نقشی است کز ما باز ماند / که هستی را نمی‌بینم بقایی. مصطفی رحیمی هم از این قاعده مستثنی نیست؛ اما آنچه که به نحوی بارز در آثار ایشان هست، نقدِ خود و نگاه به گذشته و عبرت از گذشته و آن را چراغ راه آینده قرار دادن است. نقدِ خود را نه فقط نشانه ضعف ندانستن، بلکه نشانه بالندگی فکری دانستن. شاید هنگامی که کلمه ترجمه را می‌شنویم، اولین چیزی که به ذهن متبادر می‌شود زبان

مبدأ باشد. به یاد دارم در سال اول یا دوم دانشگاه بودم. مترجم جوانی که آن موقع در اواسط دهه ۳۰ زندگی اش بود به دیدن پدرم آمد. کتابی از زبان فرانسه ترجمه کرده بود و می خواست نظر پدرم را بداند. پدر وقت خواست. جلسه دوم شد و من هم که از اوایل نوجوانی مجذوب این نوع معاشرت ها شده بودم خودم را رساندم. پدرم به ایشان به خاطر فراگرفتن زبان فرانسه تبریک گفتند و تشویق بسیار کردند، اما ناگهان گفتند «اشکال کار شما جای دیگر است.» مترجم جوان سکوت کرد و درهم رفت.

پدر گفت: «شما باید زبان فارسی را خوب بیاموزید؛ شما فرانسه را آموخته اید، اما فارسی را نه.» پدر در ادامه گفت: «تاریخ بیهقی را بخوانید تا فارسی را بیاموزید.» پدر در ترجمه دو چیز را مهم و حیاتی می دانستند: تسلط بر زبان فارسی برای رساندن مفهوم متن و نیز رعایت کامل امانتداری.

مصطفی رحیمی در قامت مترجم را می شود از زوایای مختلف دید؛ با نگرش ها و دیدگاه های مختلف؛ اما گمان من این است که در تعهدش به قلم نمی توان شک کرد. بارها و بارها شاهد بودم که ناشرین کتاب هایی را که می دانستند پر فروش خواهد بود برای ترجمه می آوردند؛ آنها فقط به دنبال نام معروفی بودند تا کتاب ترجمه و وارد بازار کتاب شود. اما آنچه در پاسخ می شنیدند همیشه یکسان بود: «با ترجمه این کتاب چه چیزی به دانش مردم ما و جوانان ما اضافه می شود؟» هر جا از «ما» استفاده می کرد می دانستم منظور نام مقدس ایران است که خود را با تمام وجود وقف این آب و خاک جاودان کرده بود.

چون عقاب زندگی کرد و چون عقاب رفت.